



۲

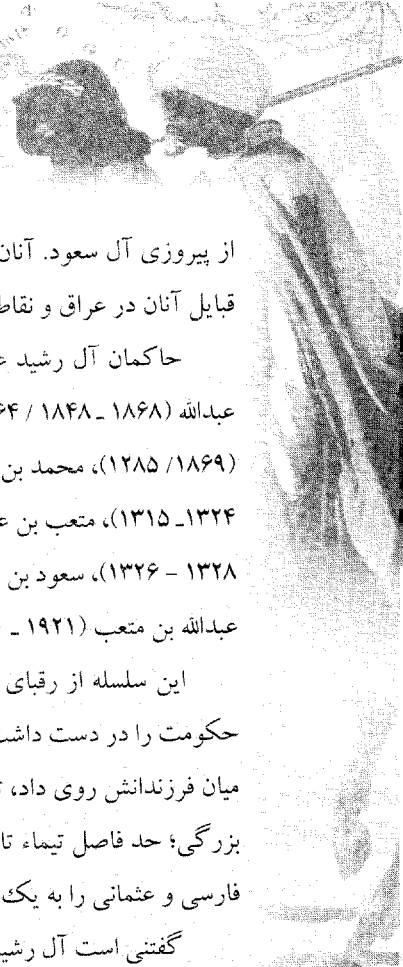
نام



رسول جعفریان

شمال جزیره العرب، حد فاصل غربی ترین نقطه در خیبر و تیماء تا شرقی ترین آن‌ها حوالی احساء و قطیف، شامل دو دولت محلی مهم در قرن سیزدهم هجری است. در بخش شرقی؛ یعنی منطقه نجد، دولت سعودی اول و در منطقه غربی آن تا نزدیکی تیماء، منطقه جبل با دولت آل رشید است. این دو منطقه، حد فاصل عراق تا حجاز است و کسی که بخواهد از عراق راهی حجاز شود، می‌تواند از راه جبل یا راه نجد به منطقه حجاز برود. در منابع سفرنامه‌ای ما بیشتر نام راه جبل به میان آمده، اما پیش از آن راه نجد شهرت بیشتری داشته؛ راهی که به دلایل مذهبی یعنی تسلط وهابیان به تدریج منسوخ شد. اما راه جبل، راهی بود که عراق را به حجاز متصل می‌کرد و در تمام دوره قاجاری مورد استفاده حجاج ایرانی بوده و پس از یک دوره توقف دوباره در قرن سیزدهم هجری، استفاده از آن، رواج بیشتری یافت.

با گذشت چندین دهه، دشواری‌های این راه به حدی زیاد شد که هر از چندی صدای اعتراض



از پیروزی آل سعود. آنان به ناحیه حائل یورش برده و بساط آل رشید را برچیدند و سبب پراکندگی قبایل آنان در عراق و نقاط دیگر شدند.

حاکمان آل رشید عبارت بودند از: عبدالله بن رشید (۱۸۴۸ - ۱۸۳۶ / ۱۲۶۴ - ۱۲۵۱)، طلال بن عبدالله (۱۸۶۸ - ۱۸۴۸ / ۱۲۶۴ - ۱۲۴۴)، متعب بن عبدالله (۱۸۶۹ - ۱۸۶۸ / ۱۲۸۵ - ۱۲۸۴)، بندر بن طلال (۱۸۶۹ / ۱۲۸۵)، محمد بن عبدالله (۱۸۹۸ - ۱۸۶۹ / ۱۳۱۵ - ۱۲۸۵)، عبدالعزیز بن متعب (۱۹۰۶ - ۱۸۹۸ / ۱۳۲۴ - ۱۳۱۵)، متعب بن عبدالعزیز (۱۹۰۷ - ۱۹۰۶ / ۱۳۲۶ - ۱۳۲۴)، سلطان بن حمود (۱۹۱۰ - ۱۹۰۸ / ۱۳۲۸ - ۱۳۲۶)، سعود بن حمود (۱۹۱۰ - ۱۹۰۸)، سعود بن عبدالعزیز (۱۹۲۰ - ۱۹۱۰ / ۱۳۳۸ - ۱۳۲۸)، عبدالله بن متعب (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰) و محمد بن طلال (۱۹۲۱ / ۱۳۳۹)^۱.

این سلسله از رقبای آل سعود در نجد بودند. محمد بن رشید که طی سال‌های ۱۲۸۹ تا ۱۳۱۵ حکومت را در دست داشت، پس از مرگ فیصل بن ترکی در سال ۱۲۸۲ق. و با استفاده از اختلافی که میان فرزندان او روی داد، توانست نجد را نیز به منطقه تحت سلطه خود بیفزاید و بدین ترتیب بر منطقه بزرگی؛ حد فاصل تیماء تا سواحل خلیج فارس حکومت کند. در باره وی گفته شده است که عربی و فارسی و عثمانی را به یک اندازه تکلم می‌کرد.^۲

گفتنی است آل رشید سنی بودند و بیشتر با عثمانی‌ها دمخور بوده و به دلیل ارتباطاتی که با عراق داشتند چندان متعصب نبودند.

این سلسله با مرکزیت حائل یا همان شهر جبل، در مسیر راه زیارتی مکه بودند و از این جهت بخش مهمی از درآمد آنان از راه خاوه یا مالیاتی بود که از حجاج دریافت می‌کردند.^۳ به علاوه، بسیاری از اعراب آن نواحی در حکم شتردار و راهنما و خدمتگذار مشغول کار شده و پولی از این راه دریافت می‌کردند. بدین ترتیب طی این دو قرن، حجاج ایرانی منبع درآمد مهمی برای اعراب این نواحی بودند. کافی بود در پرداخت این مالیات کوتاهی شود، آن وقت قبایل آن نواحی تحریک شده، به کاروان حجاج هجوم آورده و با دزدی و غارت که عادت دیرین شان بود، زندگی خویش را تأمین می‌کردند. در این منطقه دو مسیر وجود داشت؛ یکی راه جبل بود و دیگری راه نجد. قبیله شمر با ریاست آل رشید در راه جبل و شهر جبل مستقر بودند و در راه نجد، وهابی‌ها به ریاست خاندان آل سعود و آل شیخ حکمرانی داشتند. این دو، رقبای یکدیگر در استفاده از مزایای راه حج بودند؛ راهی که علاوه بر اعراب نواحی قطیف و احسا، عجم‌ها؛ یعنی ایرانی‌ها هم از آن استفاده می‌کردند. در طول سالیان، بخشی



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

از حجاج ایرانی از راه نجد می‌رفتند که در همسایگی منطقه حائل بود، اما به دلیل باورهای وهابیان و تسلط آنان در آنجا، از اوایل قرن سیزدهم و مشکلاتی که پیش آمد، به تدریج استفاده از این راه بسیار کاهش یافت.

مسیر یاد شده، در طول قرون، گاه اندک تغییری هم داشت، اما راه اصلی میان کوفه و حجاز، راهی بود که به نام درب زبیده شناخته می‌شد. این همان راهی است که امام حسین (ع) از همان راه از مکه به عراق رفتند. مفصل‌ترین پژوهش در باره منازل میان این راه کتاب «درب زبیده، طریق الحج من الکوفة الی مکه المکرمة» اثر استاد سعد عبدالعزیز سعد الراشد (ریاض، ۱۹۹۳) است.

در تمام این منطقه، دولت عثمانی منهای یک دوره که به سرکوبی وهابیان پرداخت، به دلیل دشواری‌های ناشی از محیط جغرافیایی این منطقه، تسلطی بر آن نداشت و تنها با برخی از توافقات کلی اعمال نفوذ می‌کرد. طبعاً دولت ایران برای حمایت از حجاج ایرانی که هر ساله از این راه رفت و آمد داشتند، رأساً وارد عمل شده و توافق نامه‌هایی با حاکمان جبل امضا می‌کرد. مهم‌ترین اهرم فشار ایران تحریم این راه بود. کافی بود ایران مانع رفتن حجاج خود شود و آنان را از راه شمال عراق به سمت سوریه و حلب و دمشق بفرستد، در آن صورت مشکلات زیادی برای مردم این نواحی پدید می‌آمد. البته تحریم این راه هم مشکلات خود را داشت. اولاً این تحریم نمی‌توانست صرفاً سیاسی باشد بلکه نیاز به حکم فقهی فقهای نجف داشت. ثانیاً فشار حجاج به حدی بود که دولت نمی‌توانست به طور کلی مانع رفتن آنان شود. در ادامه، در یکی از اسناد خواهیم دید که حجاج حاضر بودند همه مشکلات را به جان خریده و پنهانی، توافق با حمله‌دارها کرده و بدون هماهنگی دولت عازم حج شوند. از سوی دیگر، آمدن حجاج به عراق و رفتن به حج، منبع درآمدی برای علمای نجف هم بود. بنابراین، آنها همان‌طور که از منافع آن استفاده می‌کردند، اگر خطری بر حجاج وارد می‌آمد، در استفاده از اهرم تحریم تردید به خود راه نمی‌دادند.

از این رو، شاهدیم که امر حج در این دوره سه طرف یا حتی پنج طرف داشت. حجاج، دولت ایران، حاکم جبل، علمای نجف و دولت عثمانی که از طریق کارپرداز خانه خود در بغداد، مداخله در این امور می‌کرد. این مسأله هنوز با دقت مورد ارزیابی قرار نگرفته و از اسناد آن - که بخشی در ایران و بخشی در عثمانی است - بهره‌برداری کافی نشده است. اسناد ایران به فارسی و اسناد عثمانی به ترکی است که لازم است مورد توجه و بررسی دقیق قرار گرفته و دست کم گزیده آنها انتشار یابد تا بهتر

توان به تاریخ این مسأله رسیدگی کرد.

در کنار اسناد، سفرنامه‌های حج ایرانی هم نهایت اهمیت را برای شناخت وضعیت حجج ایرانی در این میسر دارند که تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته است.^۴ منبع دیگر برای ما، منابع مربوط به منطقه جبل دوره آل رشید و ریاض در دوره سعودی است. در این زمینه چند منبع مهم وجود دارد. سفرنامه‌های اروپایی به جزیره العرب که بسیار با اهمیت هستند. اسناد سعودی‌ها که گویا حجم زیادی از اسناد آن دوره از میان رفته و غارت شده اما به احتمال شماری برجای مانده است و همین طور تحقیقات نویسندگان منطقه حائل که به این منطقه پرداخته‌اند. طبعاً تواریخ محلی وهابیان نیز گهگاه اطلاعاتی در باره راه حج دارد.

نمونه‌ای از آگاهی‌های سفرنامه‌های ایرانی در باره راه جبل

در سفرنامه‌های ایرانی اطلاعات فراوانی در باره راه جبل آمده که یکی از بهترین آنها، نک نگاری «تیر اجل در صدمات راه جبل» می باشد و در مجموعه «پنجاه سفرنامه حج قاجاری» چاپ شده است. در میان این سفرنامه‌ها، سفرنامه حافظ محمد کربلایی هندی که در سال ۱۲۳۱ به حج آمده، مسیرش از عراق، از راه نجد، به حجاز بوده و در آنجا گرفتار آل سعود و نماینده آنان مبارک نامی شده است. آنان به قدری بر قافله عراق سخت گرفتند که آنان به حج آن سال نرسیدند. این سفرنامه که در مجلد اول پنجاه سفرنامه حج قاجاری چاپ شده، اطلاعات مهمی در باره روش برخورد آل سعود با حجج در آن زمان دارد. او که پس از حمله طوسون پاشا پسر محمدعلی پاشا به منطقه رسیده، از خرابی‌هایی که لشکر مصر در این نواحی کرده و اینکه «زن‌های آن بلد و اطراف آن، همه از قشونی‌ها حامله شده بودند» یاد کرده است. در اواخر سفر اوست که ابراهیم پاشا یورش آورد و تا سال ۱۲۳۴ در آن منطقه ماند.

همان‌طور که اشاره شد، موضوع بحث در اینجا، راه جبل شمر است نه راه نجد. لذا از ذکر آن مورد عجالنا خودداری کرده و برای نمونه، مواردی از آنچه که برخی از حجج ایرانی در باره قریه جبل نوشته‌اند می آوریم. پیشاپیش اشاره کنیم که تقریباً هر زائری که از راه جبل رفته و سفرنامه نوشته، اطلاعاتی و لو مختصر از وضعیت جبل داده است، جز آن که بسته به رویدادهایی که پیش آمده، این اطلاعات کم و زیاد می شود. پیدا است که این مسافران اطلاعات پیشین راجع به وضعیت این منطقه و حکومت آنجا و حاکمان نداشتند، اما اگر سیاسی بودند، دست کم سریع‌تر آشنا می شدند. برای مثال



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
DEPARTMENT OF ARCHIVES & LIBRARY SERVICES

محمودلی میرزا که خود از رجال قاجار بوده و در سال ۱۲۶۰ از جبل عبور کرده، نام و اطلاعات نسبتاً روشنی را در باره آل رشید به ویژه بنیانگذار این سلسله عبدالله بن رشید که از ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۴ ق. حکومت کرده به دست داده است.^۵

زائری که سال ۱۲۸۸ ق. از این راه عازم حج شده، جدا از توضیحاتی که در باره راه جبل و حفاظت کاروان توسط نیروهای نظامی امیر جبل دارد، در باره خود قصیدهٔ جبل می‌نویسد:

روز بیست و دوم، چهار ساعت و نیم به صبح مانده روانه شدیم طرف آبادی قصبچهٔ جبل، صبح که شد دیدیم کوه‌های زیاد سمت مغرب جبل، یک کوه بزرگ بود، قریب به چهار منزل طول دارد، سمت مغرب و جنوب جبل، یک کوه بزرگ است که می‌گویند چشمه بزرگی دارد که قریب به یک سنگ آب دارد و باغ‌های زیاد که محمدمامیر می‌گفت در تابستان‌ها آنجا بیلاق می‌رویم. کبک و شکار کوهی زیادی دارد و ترکیب کوه مثل کوه مره است، چهار پنج فرسخ از جبل دور است. درخت جنگلی دارد، نخل زیاد دارد. دو فرسخ که به آبادی جبل مانده، وزیر حاکم جبل پدر...، «زامل» نامی است، آمد کجاوه سرنشین را سیاهه کرد. آمدیم به جبل پهلوی دیوارهای باغشان که چندین سال حاج آنجا پیاده می‌شوند، چادر می‌زنند، چند روزی می‌مانند و روانه می‌شوند.

امسال چون وقت نداشت و آنوقه هم در جبل نبود، روز بیست و سیم، از جبل کوچیدیم به سمت مکّه معظمه، به قدر ده - پانزده نفر سه‌پایه‌ها زده، گوسفندهای چاق کشته می‌فروختند. زن زیادی از عرب هیزم و خرما، تخم‌مرغ، آرد، علف، شیر، کدو، برنج و سایر چیزهای دیگر می‌فروختند. قریب ده - بیست نفر عرب، یکی یک ترکه دست‌شان، به طرز فراشان میان این مردم می‌گشتند که کسی بی‌حسابی نکند.

قریب چهل - پنجاه چادر بسیار کوچک از عرب پهلوی دیوارهای باغ زده بود. بسیار گدا و گرسنه که چنان لاغر شده بودند، مثل تشریح گوسفندی که کشته می‌شد، سر خون گوسفند نزاع بود. استخوانی که حاج دور می‌انداخت، روی سنگ می‌کوبیدند، می‌خوردند، یک نفر از قصاب‌ها دَکَر گوسفند سوا کرده بود، فارسی می‌گفت: بزی بزی دَکری نمی‌خوری؟ یکی گفت مردکه، دَکَر خودت بخور، گفت، والله... زین زین بخور بخور. این زن‌های عرب که نان می‌فروختند، اگر روی نان باز بود، می‌ریختند، پاره می‌کردند

می‌خوردند. نان فروش‌ها، نان‌ها را زیر عبایشان قایم می‌کردند و دو دستی روی‌نان افتاده بودند، فریاد می‌کردند خُبْر، خُبْر.

فرآشها با چوب روبروی خُبْر فروش ایستاده و الاً دقیقه‌ای آن چه خوردنی بود می‌خوردند.

یک ساعت از شب رفته، «زامل» پسر عموی طالار [طلال] وزیرش آمد که از آنها که آن جا چادر داشتند، در برگشتن، ده یک باقی نمانده بود، تمام مرده بودند.

زامل آمد دیدن بنده منزل، چای و شیرینی خورده، قلبان کشیده و رفت، بسیار متعارف بود. حرفش این بود، همین که تو نوکر و چاکر پادشاه جهان پناه - روحی فداه - هستی، ما هم هستیم. بسیار اظهار شکرگزاری کرد. بعد از آن، جار کشیدند که موعود گشته است. باید شب و روز راه رفت هر کس بار زیادی دارد بگذارد در جبل. مردم هر کس بار زیادی داشت در جبل سپرد، در جبل بسیار گرانی، نان بربری شش‌هزار، آن هم بسیار بد که نمی‌شد بخوری.^۶

نجم الملک نیز که در سال ۱۲۹۶ مشرف شده، در بازگشت از راه جبل آمده و گوشه‌ای از سخت‌گیری امیر محمد و نماینده‌ی عبدالرحمان را نسبت به حجاج ایرانی بیان کرده است:

رسم محمد امیر جبل این است که همه ساله قبل از موسم حجاج، شخصی را مثل عبدالرحمان یا قنبر غلامش می‌فرستند به نجف اشرف، تا در پنجم ذی‌قعدة حجاج را حرکت دهد و در چهارم ذیحجه وارد مکه معظمه نماید و نظر به آن که از میان عشایر مختلفه وحشی‌تر از خودشان، باید به سلامت عبور دهد و به همگی تعارفات بدهد، از هر نفر شتر سوار به عنوان اخوه، مبلغ پانزده تومان تخمیناً می‌گیرد و اعراب را مطلقاً اخوه نصف می‌گیرد و پیادگان حجاج، از قدیم معاف بوده‌اند و مدینه طیبه اگرچه در کنار راه است، وقت رفتن به آنجا نمی‌برند، محض آن که ناچار از این راه مراجعت کنند و در مراجعت به مدینه می‌برد و از خاک نجد عبور می‌دهد و به نجف وارد می‌سازد. گاه در اربعین و اغلب تا اواخر صفر و از همان قرار باز اخوه می‌گیرد. ولی بر سر این قراردادهای نمی‌ایستد.

همه ساله پیادگان بیچاره را دست درازی می‌کنند؛ از جمله در این سال، رسم عبدالرحمان بر این بود که در هر منزل، جمعی از پیادگان را به دلالت و محصلی حاجی حمودی نجفی می‌طلبید و حکم می‌داد چند نفر از اعراب اشُد کُفراً و نفاقاً، با چماق‌های قوی بر سر هر



مجموعه کتب کعبه گویا

نفر می‌ریختند و آن مظلوم را بی‌محابا آن‌قدر می‌زدند که گاه می‌مرد! و آنچه ممکن بود از درهم و دینار وصول می‌کردند و حاجی جواد حمله دار، پسر حاجی عابد، تبعه دولت ایران در زیر چماق محمد، این سال شهید شد.

پس در اواخر که به قدر ۲۳ نفر پیاده باقی مانده بود، خانه‌زاد اطلاع یافت، عبدالرحمان را طلبید، تهدید زیاد نمود؛ گفت که اگر اولیای دولت ابد مدّت ایران می‌دانستند که شماها با این سخت دلی و طمع، چه قسم سوء سلوک با حجاج عجم می‌نمایید، البته غدغن می‌نمودند که راه جبل به کَلّی مسدود شود، و وعید نمود که اگر اجل مهلت داد مراتب سوء سلوک شما را در تقویم چاپی مندرج خواهد نمود و به‌عرض اولیای دولت خواهد رسانید.

خلاصه طاقه شالی به او دادم و بقیة السیف را رهانیدم.

باز هر روز به بهانه و اسمی، عوارض از جانب عبدالرحمان و حمله داران، بر حجاج عجم طرح می‌کردند و حاجی حمودی به بدترین اقسام می‌گرفت و تا احتمال می‌دادند که در کیسه حجاج دیناری هست، در بیابان سرگردان و تشنه و گرسنه، ایشان را می‌گردانیدند و این همه مصیبت، مخصوصاً در حین مراجعت است.

حاجی حمودی شخصی است از اهل نجف و برادری دارد جاسم نام، با بعضی بستگان دیگر همه ساله به اتفاق حجاج از نجف بیرون می‌رود و شخصی است از اصل لامذهب، ولی با هر جماعت که همراه شد تابع مذهب اوست. در نجف شیعه است و در خیل امیر جبل، سنّی متعصب است، در اردوی حجاج شریک دزد است و رفیق قافله و امین و طرف مشورت!

عبدالرحمان شخصی است بی انصاف و سخت دل و آنچه صدمات و واردات بر حجاج رخ دهد به دلالت اوست و اگر اقلّ غدغن می‌شد که این مرد و اتباعش حجاج را همراهی نکنند، فوزی عظیم بود.^۶

زائر هندی اما فارسی نویس دیگری در سال ۱۲۸۹ ق. از جبل عبور کرده است، می‌نویسد:

همان روز دوشنبه بیستم ماه، قافله داخل شهر جبل شد. مقدّمه الجیش در میدانی وسیع پر فضا متصل و به اوّل شهر، علم خود را به زمین نصب کرد. حجاج هم آنجا خیمه‌ها زدند و منزل کردند و بعضی در کاروانسرا که متصل فرودگاه بود، کرایه کردند و مقیم شدند.



قریب کاروانسرا بلکه به پهلویش، باغی و نهری فرحت افزا بود و به طرف دیگر همین کاروانسرا بیرون باغ، حوض بزرگ بود، لکن سید یوسف برای سرکار عالیّه و اتباعشان مکانی در آبادی شهر کرایه کردند. چهار تا اتاق داشت و صحنی کوچک، هر یکی به اتاقی مناسب حال خود جا گرفت. بیت الخلا نبوده، از خیمه درست کردند. شب سه شنبه که باران بارید، در مکان محفوظ استراحت نمودیم و اغذیه مرغوبه به رغبت خوردیم و به راحت خوابیدیم. لکن خیمه‌ها بر طبق معمول در فرودگاه قافله زدند و عکام‌ها را با اسباب، در آن، جا دادند.

صبح روز سه شنبه صندوق‌ها و خرجین‌ها را وا نموده، اجناس و ملبوسات را که میان راه از آب باران‌تر شده بود، آفتاب دادند و سید یوسف کاغذی را از قبیل برات؛ یعنی هندوی که از کربلا و نجف گرفته بود و آن را حواله می‌گفتند، در جبل فروخته، صرف مصارف نمودند.

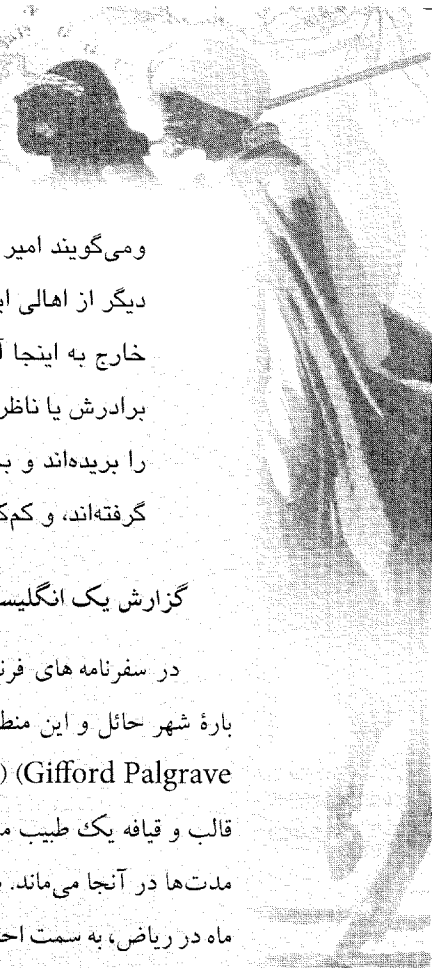
الحاصل، سه روز از ظهر دوشنبه تا ظهر پنجشنبه بر همین منوال گذشت. در بین این سه روز حقیر به فرودگاه قافله پیش خدمت جناب میرزا آغا قزوینی - دامت برکاته - می‌رفتم و رفع انقباض سفری می‌کردم و عند الضروره در حوض بزرگ که مذکور شد، غسل می‌کردم و رخت می‌شستم و همچنین دیگر حجّاج در فرودگاه قافله، همه چیزها؛ از خوردنی، مثل گوشت بزّه و گوسفند و تخم مرغ و روغن و مسکه و شیر و خرما و پیاز و کدو و هیمة سوختنی می‌فروختند. همه چیزها خوب بود، خصوصاً خرماي حلوه که قسمی اعلی از اقسام خرما است. دانه‌هایش دو برابر خرماي هند. شیرۀ آن از جوف تجاوز نمود، بالای پوست بیرونی مثل قوام شیرینی ورق کشیده، در عراق عرب با وجود کثرت اقسامش در آنجا مانند عشرینی و مُفْتَل و انگشت عروس و عنبری و بیضة الحمام و نکل و خلیلی که آن را ابراهیمی نیز می‌گویند و خستاوی که بهترین اقسام می‌باشد، و برین که بعد خستاوی در خوبیت و زاهدی که بدتر از همه است؛ مثل آن خرماي حلوه خرماي دیگر در هیچ جا دیده نشد، اما همه چیزها گران بود؛ چنانچه سرکار عالیّه یک بزّه گوسفند به سه قران و نیم خریدند، و عند التحقیق معلوم شد که عمله سلطان جبل بابت یک جفت کجاوه، سی و پنج لیره می‌گیرند، و تا این وقت سیزده هزار مجیدی گرفته‌اند.^۸ زائر دیگری که در سال ۱۳۱۶ق. / ۱۸۹۸ از جبل عبور کرده است، در باره این شهر می‌نویسد:



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

دیروز عصر رفتیم به تماشای شهر. در حقیقت شهر نیست، قصبه‌ای است؛ اما پاکیزه و با کوچه‌های وسیع و قلعه نوساز است. دکانین بسیار دارد. همه جور کسی در آن هست. غالب نعمت‌ها هست. اهلش بد رفتار با حاجی‌ها نیستند. از قرار مذکور، سپرده‌امیر است که با حاجی بدسلوکی نکنند. متعرض کسی نباشند. امیر و تمام آنها از قرار مذکور حنبلی مذهباند و بر مکه و مدینه تا نجف از قرار مذکور متعلق به امیر است. رفتیم به تماشای مهمانخانه و مطبخ امیر، هنگامه غریبی بود از جمعیت و کثرت اعراب. متصل صد نفر، دوپست نفر، سیصد نفر، زیادتر، کمتر از دو به غروب مانده تا غروب می‌آیند و طبیح عربی در لنگری‌ها کرده، نزد آنها می‌گذارند و می‌خورند و بعضی با خود هم می‌برند. طبخشان برنج و ماش و گوشت شتر یا گوسفند بود و موکلین نهایت مهربانی را با مردم می‌کنند و هرکس هرچا برود، متعرض او نیستند. به ما هم چند دفعه اصرار کردند که چیز بخوریم، ما نخوردیم. ابداً حاجب و مانعی در کار نبود. گفتند تمام سال صبح و عصر این جور است، الا آنکه این اوقات حاج، جمعیت مردم زیادتر است و مذکور شد که این خرج مطبخ او از زکاتی است که در سال از اعراب می‌گیرد و در سال کُلی‌ها از مردم می‌گیرد و جزئیش را خرج می‌کند.

رفتیم به تماشای یکی از باغ‌های امیر. از چاهش سه شتر داشت آب می‌کشید و در باغ، نخل و انجیر زیادی بود. درخت انار و هلوی سفید هم بود. هنوز نرسیده بود. روز جمعه چهارم [صفر] در جبل بودیم. هوا دیشب و امروز نیز خوب بود. پیش از ظهر بعد از صرف ناهار و خواب قیلوله، رفتیم در یکی از متعلقات قلعه جبل که فاصله آن تا جبل تخمیناً صد قدمی بود به جهت غسل جمعه، تا چادرها هم مسافت چندانی نداشت. رفتیم به باغ محقری که چند تا درخت خرما داشت و بس، و گودال آبی داشت که از چاه در آن آب می‌آمد. صاحب باغ از هر نفری قرشه‌ای گرفت که گویا سه شاهی ما باشد و ما غسل کردیم و فی‌الجمله شست و شویی کردیم و برگشتیم... قلعه جبل و خانه‌ها و باغ‌های آن در دامنه کوه بلکه بعضیش بر روی کوه واقع است. چند برج بلند بر روی کوه دارد. از این جهت گویا آن را جبل نامیده‌اند که در حقیقت تسمیه شیء است به اسم جزء. گفتند ما بین دو کوهست که به قدر دو فرسخ نخل و باغ خرما دارد که متعلق به امیر است، و در این کوه جنب قلعه مقابل رو، خزینه و دقینه اوست که از احصا بیرون است، و العلم عند الله.



ومی‌گویند امیر و پدر و جدش قریب نود سال است که اینجا امارت دارند و سابقاً کس دیگر از اهالی اینجا بوده، و چندان غلبه و استیلا و دستگاهی نداشته تا آن که جد امیر از خارج به اینجا آمده و چندی در دستگاه آن شخص آشپز بود. بعد نصف شب به اتفاق برادرش یا ناظر وقتی که شامی برای او می‌برده، غفلتاً چراغ را خاموش کرده‌اند و سرش را بریده‌اند و به جایش قرار گرفته و از مردم به تطمیعات و تخویفات برای خود بیعت گرفته‌اند، و کم‌کم از رشد ذاتی خود استیلا و غلبه پیدا کرده‌اند، و العلم عندالله»^۹.

گزارش یک انگلیسی از هیئت ایرانی در جبل و ریاض سال ۱۸۶۲ / ۱۲۷۸ق:

در سفرنامه‌های فرنگیانی که در قرن نوزدهم، جزیره العرب را گشته‌اند، اطلاعات جالبی در باره شهر حائل و این منطقه دیده می‌شود. یکی از آنها سفرنامه ویلیام گیفورد پالگریو (William Gifford Palgrave) (۱۸۸۸ - ۱۸۲۶) است که در سال ۱۸۷۸ / ۱۲۶۲ق. به معان سوریه آمده، در قالب و قیافه یک طبیب مسلمان، به جرف رفته سپس به حائل آمده و با حاکم آنجا نزدیک می‌شود و مدت‌ها در آنجا می‌ماند. سپس به بُریده رفته از آنجا عازم ریاض می‌شود. پس از اقامتی نزدیک به دو ماه در ریاض، به سمت احساء و بحرین رفته، از آنجا به شارجه و قطر و عمان رفته سپس عازم بندر عباس می‌رود. از آنجا به بوشهر و بصره و بغداد و سپس سوریه و باز عازم بریتانیا می‌شود.^{۱۰}

وی در بخش حائل در باره آل رشید؛ یعنی طلال، برادرش متعب، مناسبات آنها با بدوی‌ها و وهابی‌ها، مناسبات و مکاتبات میان حائل و مصر و مسائل دیگر که بسیار مهم است سخن گفته است. در بخشی از این بحث در باره سیاست طلال در باره گرفتن امتیاز حمایت از کاروانهای ایرانی بحث شده است.

این گزارش مفصل است، اما در لابلای آن سخن از یک هیئت ایرانی به سرپرستی محمدعلی شیرازی است که مقررش در نجف بوده و در سال ۱۲۷۸ق. به عنوان رئیس حجاج ایرانی به حج آمده است. این کاروان که مسؤلیت آن با مأموران ملک فیصل بود، در مسیر مورد حمله و غارت قرار گرفت. علاوه بر این که ابوظین که از سوی فیصل مسؤلیت مستقیم حجاج را داشت، دزدی زیادی از حاجیان کرده و به عنیزه که محل دشمنان فیصل بود، گریخت. قرار شد محمدعلی برای اعتراض به ریاض برود. در این باره سندی هم در وزارت خارجه وجود دارد که در پایان این گزارش خواهد آمد. نویسنده انگلیسی که کتابش با عنوان «وسط الجزيرة العربیه و شرقها» در دو مجلد توسط «صبری

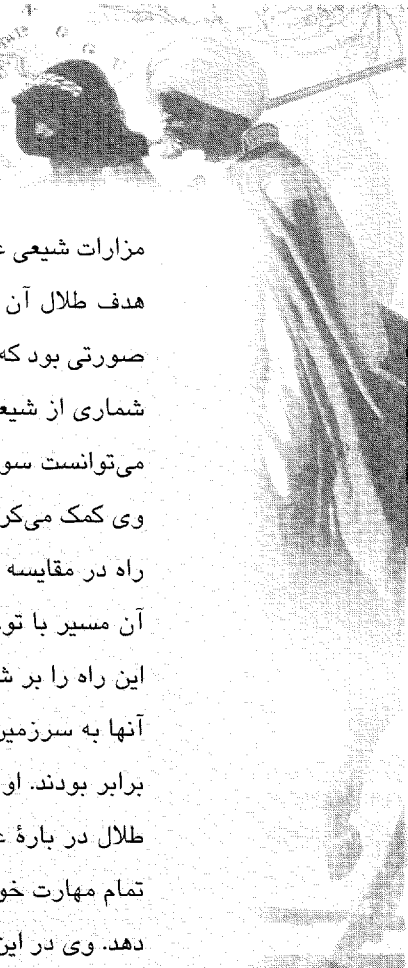
محمد حسن^۱ در مصر ترجمه و به سال ۲۰۰۱ منتشر شده، در این سفر با محمدعلی و چند ایرانی شیعه دیگر همراه بوده است. وی با همراه خود این مسیر را رفته و تا اواخر اقامتش در ریاض، این کاوران کوچک متشکل از این فرنگی و چند عرب و ایرانی با یکدیگر بوده و فرنگی یاد شده اطلاعات جالبی در باره هیئت ایرانی داده است.

ترجمه حاضر از آن کتاب عربی شده، اولاً به بخش‌های مربوط به ایرانی‌ها پرداخته و ثانیاً در همان بخش هم به اختصار و گزارش‌وار مطالب نقل شده است. امید است زمانی این دو مجلد که حاوی اطلاعات مهمی در باره دولت اول وهابی و باورها و عقاید آنها و نیز اطلاعات با ارزش دیگر است در باره منطقه جنوبی خلیج فارس است به فارسی درآید. (صفحات داخل پراکنده، ارجاع به همین کتاب است و در نقل‌هایی که از مجلد دوم شده، شماره صفحه همراه با عدد ۲ یعنی مجلد دوم آمده است.



وليام پالکریو می‌نویسد:

امیر طلال دنبال آن بود تا ارتباط مداوم و پیوسته‌ای با بلاد فارس داشته باشد. علت آن را با نگاهی به نقشه می‌توان دریافت. جبل شمر در مسیری قرار داشت که در ناحیه میانی جزیره العرب و نواحی شمالی به سمت حجاز می‌شود. معنای این سخن آن است که این خط، مسیر کاروان‌های حج ایرانی بود که هر ساله برای حج و زیارت قبور در مدینه و



مزارات شیعی عازم می‌شدند. مجموعه‌های دیگری از مسافران نیز از این مسیر می‌رفتند. هدف طلال آن بود که بخشی از ثروت حجاج را به داخل مملکت خود بکشد و این در صورتی بود که آنان از راه حائل حرکت کنند. این مسأله به این مطلب نیز کمک می‌کرد که شماری از شیعیان از عراق به تجارت با جبل شمر بپردازند. به راه انداختن این تجارت می‌توانست سود زیادی برای این منطقه داشته باشد. همه شرایط در تحقق این طرح به وی کمک می‌کرد. نخستین آنها این بود که راه تهران و بغداد از جبل شمر می‌گذشت. این راه در مقایسه با راه‌های دیگر، نزدیکترین راه بود. راه دیگر رفتن از میان نجد بود، اما آن مسیر با توجه به حضور وهابی‌ها و تعصبی که نسبت به شیعیان علی علیه السلام داشتند این راه را بر شیعیان بسته بود. آنان این گروه را ملحد می‌دانستند و نمی‌خواستند پای آنها به سرزمین آنان برسد. این در حالی بود که سنی و شیعه، در سایه حکومت طلال، برابر بودند. او هم تمایل نداشت تا پولی اضافه‌تر از حاج، از زوار بگیرد. بدین ترتیب، طلال در باره عبور کاروان‌های حج ایرانی و نسبت به آنچه در این باره وجود داشت، تمام مهارت خویش را برای گفتگو به کار برد تا آن که بتواند این راه را بهترین راه قرار دهد. وی در این زمینه، تماس‌های مستقلی با بغداد و نجف داشت. او دریافت که حاکمان ایران هم تمایلی به توجه به افکار و آرای او دارند، حتی خود شاه نیز وقتی متوجه این طرح شده است، موافقت کامل خود را با آن به طلال رسانده است. البته این طرح، به طور کامل پیاده نشد و این دلایلی دارد که پس از رسیدن به قسمت نجد روشن خواهم کرد. به رغم مشکلاتی که برابر این طرح بود، در حائل، در ایام حج، طایفه‌ای از ارباب عمایم و لباسهای المفرأ بودند. خود من قافله‌ای از آنان را دیدم که به عربی شکسته صحبت می‌کردند و تشکر خود را از رفتار خوبی که از ناحیه طلال و متعب داشتند ابراز می‌کردند. [وسط الجزيرة العربیه و شرقها: ج ۱، صص ۲۳۶ - ۲۳۴].

زمانی که این نویسنده، پس از دیدار از حائل عازم بریده شده، در آنجا یک قافله حج فارسی - هندی دیده که شاه جهان به همراه شماری از افرادی که از لکهنو و دهلی در خدمتش بوده‌اند، در آنجا در خیمه‌هایی که زده بودند، حاضر بودند. شماری دیگر از افراد قافله از ایرانیان، ساکنان شیراز و اصفهان و برخی دیگر از بلاد ایرانی بوده‌اند. همین طور شماری از شیعیان کربلا. در واقع این قافله، کلا شیعی بودند. در میان آنها محمدعلی شیرازی بود که از تهران مأمور بوده و به نوعی مسؤولیت بعثه حج

ایرانی ها را داشته است. این قافله حدود دویست نفر می شدند. اینها همه در ریاض پایتخت نجد بودند. بعضی از منتهی الیه شمال، از نجف آمده و برخی از یوشهر آمده‌اند که خلیج فارس را عبور کرده به بندر عجیر آمده، از آنجا به هفوف و سپس به ریاض می آیند. در آنجا بعد از پرداخت آنچه مرسوم است که امیر فیصل معین کرده، عبور می کنند. این پولی است که وهابیان متشدد از پیروان مذهب شیعه می گیرند. مسؤلیت اینها را عبدالعزیز ابوبطین از نجد بر عهده دارد و مکلف به ارشاد حجاج و حفظ عقیده صحیح در میان آنها در رفتن به مکه و برگشت از آنجاست. پالگریو می نویسد:

پیش از این در باره راه حج، از طریق حائل و تلاش‌های امیر طلال برای آوردن و بردن حجاج ایرانی از آن راه سخن گفتیم. اما باید بیفزایم که راه میانه نجد، نزدیک است و به همین دلیل ایرانی ها آن را ترجیح می دهند. مشروط به آن که ایمن باشند. آنها به رغم همه هزینه‌ها و مشکلاتی که برای این راه طولانی دارند و به رغم آن که فقط شش روز آن راه کوتاهتر است، در قبال تعهدی که نسبت به سلامت آنها و کمک‌های ضروری می شود، رسوم معمول از طرف این وهابی مستبد را می پردازند. [ص ۳۲۰].

بر اساس قانون وهابیان، هر حاجی ایرانی باید چهل تمان ذهبی [کذا] برای عبور از نجد و چهل تایی دیگر برای عبور سالم از دیگر مناطق امپراتوری بپردازد. بنابراین، این یعنی هشتاد تمان ذهبی. در مقابل، امیر حجاج را توسط یکی از امرای خود با امکانات لازم در اختیار آنها می‌گذارد تا آنان را راهنمایی کنند. اما باید توجه داشت که این شخص، مانند پادشاه خود رفتار کرده و در غارت شیعیان تا سر حد امکان پیش خواهد رفت. همه حکام محلی هم در راه رفت و برگشت با حجاج همین طور برخورد کرده و فرصت را در برخورد با «اعداء الله» [نامی که وهابیان بر غیر وهابی‌ها اطلاق می‌کنند] از دست نمی‌دهند. در وقت عبور، اموال آنها را به هر شکل غارت می‌کنند. بدین ترتیب هزینه عبور یک حاج شیعی ایرانی در عبور از وسط جزیره العرب، آن هم زیر حمایت و ارشاد وهابی‌ها، به حوالی یک صد و پنجاه تمان ذهبی می‌رسد که معادل شصت لیره استرلینگ انگلیسی است و این هزینه بسیار بالایی برای حاج ایرانی و درآمد شگفتی برای عربهاست. خسارت‌های ظاهری دیگری را هم بر این باید افزود، درست مثل کندن مو بدن یا بدتر، کندن پوست بدن است! این حال ایرانی‌هایی است که ما با آنها ملاقات کردیم.



مرشد وهابی ابوبطین، هرچه توانست از آنها گرفت. از تاج جهان، پول‌های بیشتری متناسب با ثروتش که فوق حد تصور و مرسوم و معمول بود. ابوبطین بالاتر رفت و با تهدید و زور و حتی کتک به نماینده این گروه محمد علی شیرازی آن هم در خیمه‌اش هرچه توانست گرفت. از گروهی که به او واگذار شده بودند تا آنها را راهنمایی کنند. در مسیر وی، شتران خود را مملو از این اشیا کرده بود. اما در مسیر بازگشت از مدینه، همراه گروهی که وی به آنان آزار رسانده بود، ترسید که آنان بر ضد وی شکایت کنند. در این وقت محمد پسر فیصل در مدینه بود و ابوبطین ترس آن داشت که وی را مجبور کند تا امولی را که نامشروع گرفته بود، بازگرداند. البته نه به شیعیان که هیچ ارزشی برای حکومت وهابی نداشتند، بلکه به خزینه ریاض. این وضعیت، شرایط ابوبطین را سخت کرده بود. سهل‌ترین راه این بود که بخشی از هدایا را به محمد پسر فیصل بدهد، بخشی را به حاکم بریده و قضیه را تمام کند. ابوبطین در این کار هم بخل ورزید و ترجیح داد بگیرد تا مورد بازخواست قرار نگیرد. زمانی که حجاج شیعه ایرانی به قریه عیون رسیدند، جایی که ما دو روز قبل عشا را در آن جا بودیم، ابوبطین مال و منال و هرچه را به زور گرفته بود برداشت و به شهر عنیزه رفت و تاج جهان و محمد علی شیرازی و بقیه قافله را رها کرد. در این وقت مردم عیون، قافله حجاج سرگردان را هدایت کرد تا به بریده رسیدند. مصیبت یکی نبود و حجاج ایرانی گرفتار وضعیت سختی بودند. آنان در بریده در دستان وهابیان متشدد و زیر دست قسی‌ترین حکام نجدی؛ یعنی مهنای نجدی بودند که ذره‌ای رحمت و عطفوت در قلبش نبود.

این مهنا همان است که امیر عبدالله پسر فیصل او را از سال‌ها قبل به عنوان نایب در بریده و قصیم گذاشته بود. بعد از کشتار خاندان علیان. او از هر حیث مطیع سرور خود بود و همان روش وی را دنبال می‌کرد. [همان، ص ۳۲۲]

نویسنده سپس شرحی از استبداد و ستم این حاکم وهابی نقل کرده و موارد فراوانی را آورده و

می‌نویسد:

حجاج شیعه، خود را در سایه رحمت این مخلوق، آن هم بدون قید و شرط می‌دیدند. طبیعی بود که ممکن نبود فکر کنند خیری از ناحیه این مؤمن حقیقی به آنها برسند. سوابق سال‌های پیش او برای آنان معلوم بود و به آنها توضیح می‌داد که مهنا چه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

برخوردی با حجاج ایرانی داشته است. داستان به سال ۱۸۵۶ مربوط می‌شود. قافله‌ای از ایرانیان در بریده فرود آمد. مسیر آنان مکه بود و حدس زده می‌شد که اموال زیادی، به خصوص پول نقد دارند. مهنا آنان را دعوت کرد تا چند روز میهمان وی باشند. سپس آنان را از بدوی‌ها ترسانند و از آن‌ها خواست اموالشان را نزد او بگذارند و گفت که به آن‌ها دست نخواهد زد. چنان که فرزند او هم آنان را همراهی خواهد کرد. حجاج فریب خورده ایرانی قبول کردند و اشیایی را که نمی‌خواستند، آنجا گذاشتند. سکه‌های اضافی خود را هم به خزینه حاکم سپردند. حجاج همراه فرزند بزرگ مهنا که اسمش را الآن فراموش کرده‌ام راه افتادند. آن‌ها به عمد ایشان را وسط صحرائی بی‌آب و آبدی بردند و زمانی که آنان در جایی خیمه زدند و استراحت می‌کردند، پسر مهنا با افرادش در نیمه شب گریخته و آن‌ها را رها کردند و بدون آب و راهنما گذاشتند. بیشتر این حجاج مردند و تنها عده کمی توانستند راهی برای خروج از این صحرا بیابند. به بریده برگشتند و داستان خویش را گفتند اما مهنا حاضر نشد شکایت آنان را گوش بدهد. در ضمن، این را که دارایی خود را آنجا گذاشتند را کاملاً انکار کرد. نیز این را که مسئولیت حفاظت آنان را بر عهده داشته است. این بیچاره‌ها دست خالی به نجف برگشتند. تا دو سال بعد از آن، هیچ ایرانی از این راه نیامد. در نهایت با عذرخواهی‌های امیر فیصل، او توانست حاکمان تهران و کوفه را قانع کند تا دوباره حجاج را از نجد بفرستند. با این حال او حاضر نشد حاکم بریده را به خاطر کاری که کرده بود تنبیه کند! اکنون تاج جهان و دیگر ایرانیان در اختیار چنین حاکمی بودند. او آنان را چهارده روز در بیرون دیوارهای بریده نگاه داشت و انواع رفتارهای سختگیرانه را کرد و منتظر بود ببیند از سوی امیر فیصل در باره این «اعداء الله!» چه تکلیفی می‌رسد.

پالگرومی گوید:

ما اطلاع زیادی درباره این موضوع به دست آوردیم، اما خود درشرایطی خوفناک بودیم [ص ۳۲۴]

به همین دلیل ادامه این ماجرا را نقل نمی‌کند. پس از چند صفحه که شرح کارهای خود را بیان

کرده، از قرار دیدار با مهنا یاد کرده می‌نویسد:

وقتی ما به قصر مهنا رسیدیم، او بیرون قصر بود و به خیمه‌های ایرانی‌ها رفته بود

تا پولی را که می‌خواست بگیرد؛ پولی به مقدار ششصد جنبه استرلینگ انگلیسی از تاج جهان، و این علاوه بر هزار جنبه دیگر بود که از دیگر حجاج همراه وی گرفته بود. [صص ۳۲۸ و ۳۲۹].



وی در صفحات متوالی شرحی از اوضاع بریده، آداب و عادات، ساختمان‌ها و مساجد و روش حکومتی و قبایل به دست داده و تقریباً همه‌اش از زشتی کارهای وهابیان سخن می‌گوید. گرچه در جایی تأکید دارد که اگر این‌ها بد هستند، وضعیت پیش از این‌ها بدتر بوده است. سپس نکته‌ای را از محمدعلی شیرازی، نماینده حجاج ایرانی نقل می‌کند که به او گفته بود: قبلاً در این نواحی پنجاه دزد بودند اما حالا یک دزد هست، هرچند این یک دزد به اندازه همان پنجاه دزد عمل می‌کند. [ص ۳۶۶]. وی حکومت وهابی را که مستبدانه است در مقایسه با حکومت ترکی و حتی فارسی، از این جهت که اگر چه ظالمانه است، اما اجازه نمی‌دهد که کسانی مثل او به دیگران ستم کنند، در حالی که در دولت ترکی، چنین فرصتی هست که کسانی دیگر جز حکومت هم در حق مردم ستم کنند [ص ۳۶۶]. با این حال می‌افزاید که: قضاوت بیشتر را به عهده خواننده می‌گذارد.

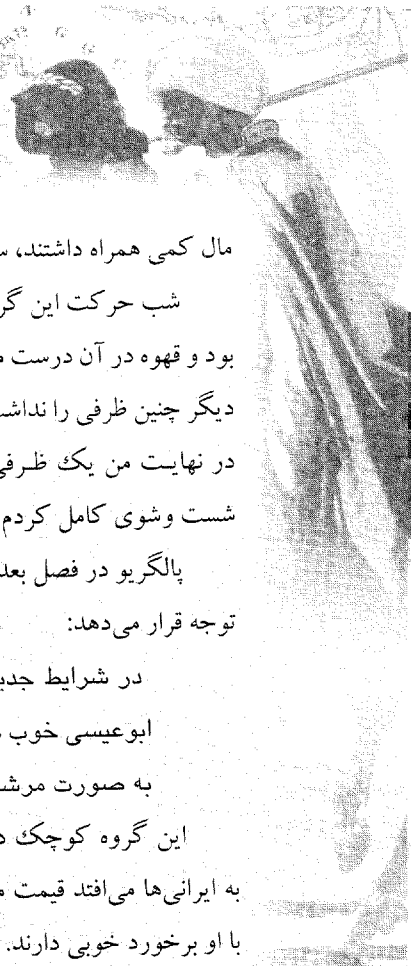
نویسنده که می‌خواسته همراه شخصی به نام ابو عیسی و دو ایرانی که مانده بودند به سمت خلیج فارس برود، دوباره از محمد علی شیرازی سخن گفته، می‌نویسد:

محمد علی شیرازی نماینده ایران در نجف، کسی که بعثه حج ایرانی به او سپرده شده، کتابی به فارسی و عربی به ریاض نوشت و از کارهای ابوبطین و تصرفات مهنا، حاکم قصیم نوشت و پیشنهاد کرد که شخصاً در آنجا حاضر شده و شکایت خود را شفاهاً در باره ضرر و زیانی که قلم و ورق از ثبت آن عاجز است بیان کند. امیر می‌تواند مانع



موسسه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

این دیدار شود، اما بیم آن می‌رود که ایرانی‌ها از این فرصت استفاده کرده و روابط را قطع کنند. چیزی که نتیجه آن محروم شدن نجد از درآمدهای سالانه‌ای است که به خاطر عبور حجاج از اینجا به دست می‌آورد. پس از این بود که امیر فیصل نامه‌ای به مهنا نوشت و از او درخواست کرد وی را به صورتی مناسب به ریاض بفرستد و ترتیبی اتخاذ کند که دیگر ایرانی‌ها سالم به دیار خود باز گردند. در فاصله همین نامه‌نگاری‌ها با ریاض، حاکم بریده کار اخاذی از میهمان شیعه را ادامه داده و بر اساس کمترین حدس‌ها، حوالی ۱۶۰۰ جنیه استرلینگ از آنان گرفت. بنابراین، دیگر تمایل نداشت آن‌ها را نگاه دارد. او حتی نمی‌خواست هزینه‌ای برای اعزام نایب؛ یعنی محمد علی شیرازی داشته باشد و تلاش می‌کرد تا او به هزینه خود به ریاض برود. اما نایب از رفتن تنهایی هراس داشت، همان هراسی که ما داشتیم. مشکل این بود که تعهدات امیر فیصل برای اینکه همه تردیدها را در رسیدن به سلامت به ریاض تضمین کند، کافی به نظر نمی‌آمد. بدین ترتیب، نایب از ابوعلیسی که رفاقت و دوستی کامل داشتند خواست او را کمک کند. ابوعلیسی می‌توانست وی را همراهی کند، اما سواری لازم را نداشت. نایب دو خادم به نام علی و حسن داشت که هر دو نجفی بودند. شخصی هم به نام حاج حسین بود. این‌ها هیچ شتری در اختیار نداشتند. ابوعلیسی چهار شتر داشت. دو تا برای من و دوستم. برای دیگران باید قرض می‌کرد که خود این، چند روز زمان می‌خواست. این نایب، یعنی محمد علی شیرازی، ایرانی خالص بود. شصت ساله بلکه بیشتر که ریش و موی سر را با حنا و رنگ سیاه، رنگ کرده و چهل ساله می‌زد. عربی را به طور بدی صحبت می‌کرد. ترکی او بهتر از عربی بود. لغت هندوستانی را به خوبی می‌دانست و این به خاطر آن بود که سال‌ها نماینده ایران در حیدرآباد بود. شیرین سخن می‌گفت. شیعی خالص بود. برای اسامی علی و مهدی احترام فوق العاده‌ای قائل بود. اسم آن‌ها به زبان می‌آمد به زمین می‌افتاد! همراهانش هم زیاد با او فرق نمی‌کردند، همگی در تشیع اصرار داشته و سخنانی علیه عرب و وهابیت می‌گفتند. این‌ها همه با لهجه عربی عراقی بود که اهل بغداد و نجف با آن سخن می‌گویند. ما در طول سفر با این‌ها همراه بوده و از نزدیک با آنان آشنا شدیم. ماه سپتامبر تمام شد. مهنا، مرشدی را همراه تاج جهان و حجاج ایرانی کرد تا آن‌ها را به سمت فرات ببرند. راهی که باید ۲۵ روز می‌رفتند. در تابستان که در بغداد بودم، شنیدم که آن‌ها به رغم آنکه



مال کمی همراه داشتند، سالم به عراق رسیده بودند.

شب حرکت این گروه کوچک از چند ایرانی و ابوعیسی و پالگریو، ظرفی که متعلق به ابوعیسی بود و قهوه در آن درست می کردند، توسط یکی از نزدیکان ابوعیسی دزدیده شد و او گریخت. کسی دیگر چنین ظرفی را نداشت و محمد علی شیرازی هم ظرف چای داشت، چون چای می خورد نه قهوه! در نهایت من یک ظرفی داشتم که از آن برای درست کردن دارو استفاده می کردم. همان را شست و شوی کامل کردم و از آن پس در طول راه برای قهوه استفاده می کردیم. پالگریو در فصل بعد، رویدادهای در طول راه را بیان کرده و مساعدت ابوعیسی با نایب را مورد توجه قرار می دهد:

در شرایط جدید، آن‌ها نگران ابوبطین مرشد فراری به عنیزه بودند. اما رابطه نایب با ابوعیسی خوب بود و قرار بود تا وی را نزد امیر فیصل ببرد. بدین ترتیب، عملاً ابوعیسی به صورت مرشد ایرانی‌ها در آمده بود. [صص ۳۷۸ و ۳۷۹].

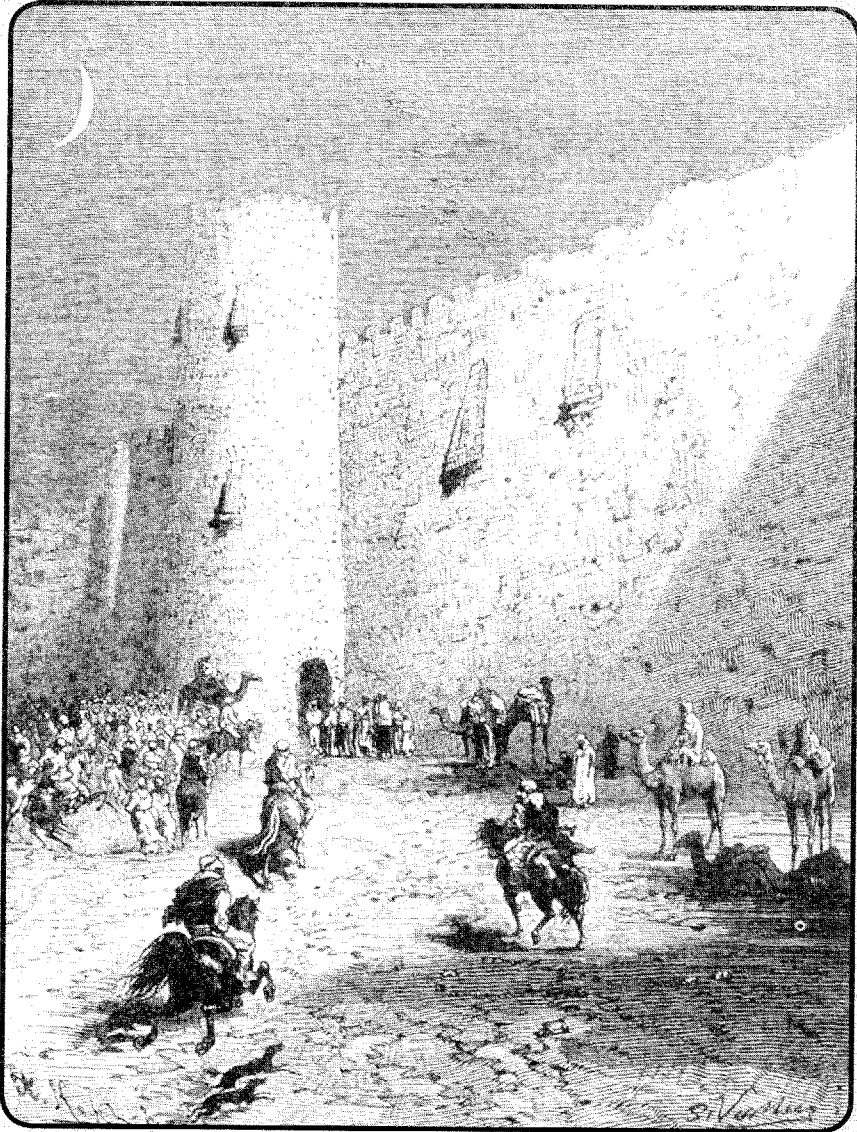
این گروه کوچک در نیمه راه به قریه‌ای می‌رسند و مردمان آن قریه به محض اینکه چشمشان به ایرانی‌ها می‌افتد قیمت میوه و چیزهای دیگر را بالا می‌برند، اما به تصور اینکه پالگریو عرب است با او برخورد خوبی دارند. این سبب می‌شود نایب یعنی محمد علی شیرازی شروع به بدویبراه گفتن به عرب‌ها بکند و به خاطر رفتارشان با حجاج بیت الله، آن‌ها را کافر بخواند! وی می‌گوید:

نایب شرح مفصلی از تفاوت پیروان حضرت محمد ﷺ از میان هندی‌ها و ایرانی‌ها و عرب‌ها به او داده است. [ص ۲۸۲]. آنان به شهر زلفه رسیده و توقفی دارند. بیشتر مردان برای جنگ عنیزه رفته‌اند و زن‌ها مانده‌اند. دختری با نایب صحبت می‌کند و دل او را می‌برد و هوس ازدواج می‌کند و هدیه‌ای هم می‌دهد. اما همه خدعه است و تمام می‌شود. این در حالی است که نویسنده آورده است:

نایب خودش به من گفت که شش همسر (لابد موقت و دائم) دارد که در نجف منتظر او هستند [ص ۲۸۶].

در راه، باز به قریه غاط می‌رسند و دیداری با رییس قریه دارند. پیش از ورود، ابوعیسی به نویسنده که در لباس عرب و مسلمانی است می‌گوید: این ... ما را کافر می‌دانند. مراقب باشیم که بهانه‌ای مثل تدخین دست آن‌ها ندهیم. در اینجا فقط باید از مناقب امیر فیصل

و پیروزی اش بر عزیزه صحبت کنیم و با دعاهای «الله ینصر فیصل!» و «الله یسلم فیصل!»
و «الله یسلط المسلمین علی الکفار!» گفت و گو کنیم.



پیش از آن، چگونگی نشستن نایب را با لباس ایرانی و ابو عیسی را با لباسی نفیس و خودش را شرح می‌دهد. و اینکه هیچ کس تدخین نمی‌کرد و نایب هم نارگیل‌اش را کنار گذاشته بود. با این حال رفتار ایرانی‌ها را مؤدبانه نمی‌داند و می‌گوید:

اگر موقعیت نایب نبود و اگر این عرب‌ها نمی‌خواستند خود را برابر غریبه‌ها خوب جلوه دهند، شاید مشکلاتی پدید آمده بود. بیشتر این مشکلات را ابو عیسی را ظرافت حل و فصل می‌کرد [صص ۲۹۵ و ۳۹۶].

وی می‌نویسد:

مردم غاط که وهابی‌اند، نگاهشان به مصر و ایران و بغداد و دمشق و به اختصار تمام دنیا، به استثنای نجد، این است که این‌ها مناطق دزدان و کفار و ملحدان است. آن‌ها اصلاً ایرانی‌ها را نمی‌شناختند و در هر حال ادب میهمان نوازششان در برخورد بهتر از مناطق دیگر بود. [ص ۳۹۶].

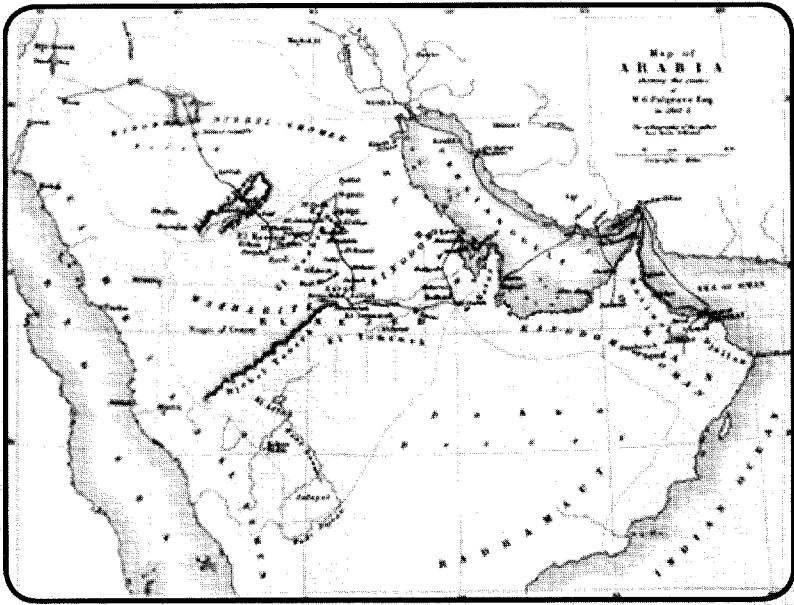
زمانیکه این کاروان کوچک در سدیر میهمان عبدالمحسن سدیری بودند و ابو عیسی که رفیق قدیمی وی بود، با او در باره ریاض و رجال آن سخن می‌گفت. محمدعلی شیرازی زیر چراغ مشغول نوشتن خاطراتش بود. عادت وی این بود که رویدادها را روزانه می‌نوشت و دقیق تدوین می‌کرد. بدین ترتیب کتاب بزرگی فراهم آورده بود. فکر می‌کنم اگر این کتاب چاپ شود، شاید خاطرات من را تحت الشعاع قرار دهد. محمدعلی کتابش را به فارسی می‌نوشت و بخش‌هایی را برای من می‌خواند و به عربی بسیار رکیک و یا هندی [اردو] ترجمه می‌کرد. من ضرورتی ندیدم که به او بگویم مشغول نوشتن خاطراتم هستم. چون تردید وی را بر می‌انگیخت. [ص ۴۰۱].

در شرح اوضاع قریه جدید «التویم» با اشاره به نوع پختن نان در این نواحی در یک جمله اشاره می‌کند که:

«مرور حجاج ایرانی در قسیم، سبب ایجاد عادات جدید و بهتری شده است» [ص ۴۰۷].
در راه سختی‌های زیادی وجود دارد. گذر از صخره‌ها، رمل‌ها، اما مشاخره نایب با برخی از خدمه خود که این بار به جای بدی هم کشید، تصویر بدی از این چند نفر شیعه بر جای می‌گذارد، ضمن آنکه نویسنده تأیید می‌کند که نایب به سرعت حالش عادی شده و

خجالت زده می‌شد [ص ۴۱۱]

در راه بحث شکار خرگوش می‌شود. منازعه میان شیعه و سنی در می‌گیرد. شیعیان آن را حرام می‌دانند اما عامه اهل سنت به خصوص وهابی‌ها که در نجد هستند فقط گوشت خوک را حرام می‌دانند. این در حالی است که شیعیان هم مثل یهود فهرستی از محرّمات دارند و خرگوش هم داخل آنهاست. شیعیان که البته دشمن بنی اسرائیل و یهود و اهل سنت هستند، می‌گویند که این‌ها را بر اساس آنچه امامان آن‌ها که برای شان خیلی مقدس هستند، برای آنان گفته‌اند، به آن‌ها باور دارند. وی سپس می‌نویسد: مذهب شیعه در حال حاضر برخی از حرفهای سبک دارد و در کنار آنهم حقایق پیشرفته وزیرکانه‌ای دارد که آن بخش اول، بخش دوم را با پوسته‌ای از نادانی‌های ایرانی پوشانده است. [ص ۴۱۳].



در مسیر، از قرای کوچک زیادی عبور می‌کنند تا آنکه به شهر حریملاء می‌رسند؛ جایی که مسقط الرأس محمد بن عبدالوهاب است، مؤسس مذهبی که در حال حاضر نیمی از جزیره العرب به آن باور دارند. [ص ۴۱۵] در اینجا به طور مفصل در باره محمد بن عبدالوهاب و آموزه‌های دینی و توحیدی وی بحث کرده و در نهایت از فعالیت سیاسی او، اتحادش با سعود و تلاش‌های سعود برای

تسلط بر نجد سخن گفته و سیر پیشرفت و تسلط او بر نواحی اطراف تا قصیم و احساء و دواسر و نقاط دیگر را بیان کرده است. اتحاد آل سعود و آل شیخ، اساس این امپراتوری جدید وهابی در شبه جزیره است. [ص ۴۳۶].

راه ادامه می‌یابد و آنان در مسیر به وادی حنیفه می‌رسند، جایی به اسم قریه روضه، محلی که جنگ خالد بن ولید و مسیلمه کذاب در آنجا رخ داده است [ص ۴۳۹]. وی مسقط الرأس مسیلمه را هم همین ریاض می‌داند [ص ۴۴۲].

آن‌ها در این سفر به نزدیکی ریاض رسیده و در باغی متعلق به نواده محمد بن عبدالوهاب سکونت می‌کنند تا فرصت رفتن به شهر را داشته باشند. محمد علی شیرازی می‌ماند تا ابو عیسی زمینه ورود وی را فراهم کرده و دست کم به عنوان نماینده دولت ایران، یک استقبال مختصری هم که شده دست و پا کند [ص ۴۴۶].

وقتی نایب وارد شد، احدی از طرف سلطان در میان مستقبّلین نبود، بسیار عادی او را وارد اتاقی کردند و چون ظهر بود برای او غذا آوردند. این وضعیت او را به وحشت انداخت. بعد از غذا به او گفتند تا برای فیصل دعا کرده و به منزلی که برای او در نظر گرفته شده بود منتقل شد. من تا به حال چنین اشمنازی را که در صورت این ایرانی دیدم، در کسی ندیدم. با عربی شکسته، خشم خود را از عرب و بدو و وهابی و نجد و مدینه و از همه شهرها و همه چیز ابراز می‌کرد. وی گاه جوری صحبت می‌کرد که دیگران هم می‌شنیدند. ابو عیسی که می‌دانست آن‌ها نیز برای نایب ارزشی قائل نبوده و او را یک کافر و جهنمی می‌دانند، تلاش می‌کرد تا اوضاع را درست کند و از خشم نایب بکاهد. ما هم تلاش کردیم جایی برای خود دست و پا کنیم. سعی کردیم ادبیاتمان مثل وهابی‌ها باشد. ما اولاً برای کرم الهی آمدیم، بعد هم کرم فیصل، اولاً از خدا می‌خواهیم بعد از فیصل. اجازه دهد کار طبابت بکنیم. [ص ۴۶۰].

نویسنده می‌گوید:

ملک فیصل چه فکری در باره این کاروان کوچک داشت؟! همه مبعوض بودند؛ ایرانی، مکی، سوری، شیعه، سنی، مسیحی، مشرک و کافر! این‌ها می‌توانست جهنم را همانجا از آسمان به زمین آورد یا زلزله‌ای ایجاد کند یا وبا را در آن بلاد بپراکند. تا آنجا که به نایب مربوط می‌شود، وی شاه ایران را پشت سر خود داشت. فیصل هم می‌دانست



سید محمد باقر رجبی

که او در شکایت خود، چیزی بالای صداقت دارد و خود او در درجه اول در باره آنچه مهنا یا ابوظین کرده به عنوان مسؤول آن‌ها، مسؤولیت دارد. او می‌داند که عبدالعزیز بن سعود هم به دست یک ایرانی و با خنجر ایرانی کشته شده است. از کجا معلوم که نایب یا یکی از همراهان او چنین خنجری نداشته باشند... [۴۶۲] در اینجا عبدالحمید نامی از شاهزادگان بلخ است که افغانی بوده و با اموال فراوان به حج آمده، اما کشتی‌اش غرق شده و بی‌پول گشته. به اینجا پناه آورده و چون شیفته و هابیت شده، همینجا مانده است تا اسلام حقیقی! را فرا بگیرد. این چیزی است که آنجا در باره وی گفته می‌شده است. نویسنده، بعدها که این خاطرات را در لندن نوشته می‌گوید:

اما حالا که همه چیز گذشته، بد نیست واقعیت قضیه را بگویم. عبدالحمید سنی نبود شیعی بود. از بلخ هم نبود از پیشاور بود. شاهزاده نبود یک آدم عادی بود. گویا با کسی منازعه کرده بوده و جانش در خطر بوده گریخته و اینجا را پناهگاه خوبی یافته بود. او یک شیعه خالص بود و هر فرصتی می‌یافت به خلفا بد می‌گفت. اینجا همه چیز برای او مفت بود و از سادگی قومی که اگر او را می‌شاختند کافرش می‌دانستند استفاده کرده بود. من این مطالب را بعدها از نایب فرا گرفتم که خودش از یک شهر شیعی است. [صص ۴۶۴ و ۴۶۵].

وی می‌نویسد:

این نمونه را مثال زدیم که بدانیم در شرق و غرب، خدعه زدن فراوان است و همه جا یک رویه حاکم است.

اما با ایرانی‌ها چه کردند. جلسه‌ای با حضور ملک در اطراف بستان برگزار شد و طی آن مقرر شد تا ایرانی‌ها را در کوتاه‌ترین زمان بازگردانند، البته با کلمات و تعابیر شیرین و بدون اینکه ملک با آنها دیدار کند یا به کار آن‌ها رسیدگی کرده باشد. مهم‌ترین دلیل آن بحث ترور بود. (ص ۴۷۷). وقتی نایب خبر را شنید خشمگین شد و حرفهایی در حق شاه و وزیرایش زد که دور از دیپلماسی بود. نویسنده در صدد بوده مدتی در ریاض بماند و اطلاعات جمع آوری کند. ابوعیسی فکر دیگری کرده و آن اینکه مقدار زیادی عطر یا عود خریداری شده به رسم هدیه تقدیم ملک شود تا بلکه اجازه دهد آن‌ها برای مدتی بمانند. اما با وجود یک پادشاه و دربار شکاک، کار مشکلی بوده است. [ص ۴۷۹].

نویسنده در اینجا به تفصیل در باره ریاض و مذهب وهابی و تاریخ خاندان سعود سخن گفته و در

مجلد دوم، فصل دوازدهم باز به سفرنامه باز می‌گردد:

کلمه «بدوی» نامی است که محمد علی شیرازی به شاه سعودی می‌دهد، آن هم همراه با اهانت‌های فراوان دیگر. [۲/۱۰۵]. شاه مردی مسن است که اسیر دست وزرا و کارگزاران خویش است. این‌ها بالأخره موفق می‌شوند دیداری با عبدالله بن فیصل داشته باشند. بالأخره نایب؛ یعنی محمد علی شیرازی که از دیدار با فیصل قطع امید کرده بود، با عبدالله پسر وی دیدار کرد. وقتی وارد شدند، عبدالله روی سجاده‌ای نیمه خوابیده، مثل سگی که لم داده باشد، [کذا] قرار داشت. با آمدن نایب، تکانی به خودش نداد و فقط مرحبا گفت. سپس به او گفت بنشینند. اولین سؤال امیر این بود که آیا ریشت را رنگ کرده‌ای؟ بگویم که وهابی‌ها رنگ کردن ریش را برخلاف دانسته و تغییر آنچه می‌دانند که خدای مقرر کرده است. نایب که در تنگنا قرار گرفته بود جوابی داد و گفت: ضرری دارد؟ عبدالله گفت: ما این اعمال را درست نمی‌دانیم. نایب گفت: ایرانی‌ها عقیده دیگری دارند. امیر پرسید: تو سنی هستی یا شیعی؟ نایب گفت: خودم و پدرم و جدم همه شیعه‌ایم. همه شیعه هستیم. سپس نایب گفت: حالا من بپرسم: تو امیر هستی یا مطوع [مبلغ دینی]؟ این‌ها را نایب با عربی شکسته می‌گفت. عبدالله گفت: من امیر هستم. نایب گفت: از سؤال‌های شما حس کردم شما مطوع هستید. اگر این طور است شما به مسجد بروید. آن مکان برای این بحث‌هاست. اما اینجا قصر است. عبدالله نزدیک بود از خنده منفجر شود و عذر بدتر از گناه آورد و گفت که با آداب دیپلماتیک آشنا نیست! آدابی که شأن برخورد با یک سفیر است. پس از آن عبدالله لحن خطاب را عوض کرد. به هر حال این برخورد حکایت همان قرار سابق در برخورد سرد و بی‌روح بود و نایب نیز غضبناک از این بدوی آنجا را ترک کرد. ابو عیسی کوشید او را وادار کند که همان روز ریاض را ترک کند. [۱۱۹/۲].

نایب تلاش کرد از طریق محبوب، شخصی که می‌توانست روی پادشاه پیر تأثیر بگذارد مطالبش را بگوید اما نشد. دو حکایت بدتر هم رخ داد. ایرانی‌های شیعه، روی اسامی خاص [امامان] حساس هستند. یک بار نامه‌هایی را که نایب به محبوب داد، بالای آن بسمله [و اسامی] بود. محبوب آن‌ها را گرفت و در آتش انداخت. یک بار هم یک ظرف مسی را که اسامی مبارک روی آن بود گرفت و بر زمین زد. شب که آمد با ناراحتی این مطالب را با عربی شکسته یا زبان هندوستانی تعریف می‌کرد.



حکایت دیگری هم رخ داد. وهابی‌ها نمازها را به وقت در مسجد می‌خوانند و اگر کسی حاضر نشود، او را عقوبت می‌کنند. معلوم است که این شیعیان، دلیلی برای حضور خود نمی‌دیدند. یکبار که جماعت ما به مسجد نرفته بودند، و در خانه آمدیم، عده‌ای از وهابی‌ها با عصا و چوب آمدند. در بسته بود. ابو عیسی متوجه خطر شد و گفت در را باز نکنیم. برکات از همراهان من بیرون رفت و البته در را محکم بست و ما صدای او را با مطوعین می‌شنیدیم که می‌گفتند چرا در نماز صبح حاضر نشدید؟ او هم جواب می‌داد. ما فکر کردیم شما وهابی‌ها اجتماع مخصوص به خود را دارید و نمی‌خواهید ما اجانب داخل اجتماع شما شویم. ما از کجا عادات و آداب شما را بدانیم؟ بالاخره پس از تهدید ما رفتند. [۱۲۰/۲ - ۱۲۱]. این واقعه باز هم تکرار شد و به شکایت نایب متجر شد و بالاخره حکم صادر شد که مطوعه کاری به ما نداشته باشند [۱۲۳/۲].

یک ماه با این وضع گذشت. ابو عیسی به نایب می‌گفت باید پول خرج کند. این نقود است که کارساز است. باید هدایایی بدهد. پس از آن خواهد دید که همه چیز روی روال خواهد بود. این حرف برای محمد علی شیرازی چندان خوشایند نبود، مردی که ممسک بود و این عادت ایرانی‌هاست. اما انتخاب دیگری نداشت. فردای آن روز یک تفنگ به عنوان هدیه عبدالله و یک دستگاه چای درست کن برای محبوب و چیزهای دیگر برای بقیه فرستاد. این‌ها مثل سحر عمل کرد. نامه عذرخواهی نسبت به اتفاقات افتاده برای شاه نوشته شد و مهر و امضای فیصل پای آن آمد. از ابوبطین بد گفته شد، کسی که اکنون به کفار عنیزه پناه برده است. اگر دستگیر شد او را زنجیر شده نزد شاه ایران خواهیم فرستاد. اگر پیش از آن کشته نشود که انتظار چنین است. اما در این نامه اشاره‌ای به مهنا نشده بود. من نامه را خواندم. هیچ اشاره‌ای به جبران ضرر و زیان نبود، جز اینکه ابوبطین هرچه را گرفته باید به صاحبانش پس بدهد. آن‌ها دریافتند که بهترین چیز برای بستن دهان نایب، دادن هدایا به اوست. یک شتر که در نجد شش یا هفت ریال است. چند شیء از ساخته‌های احساء هم به او دادند که درجه دو بود. و چیزهای مختصر دیگر. در مقابل نایب تعهد کرد که همچنان حجاج را از طریق نجد عبور دهد و آن هم مالیات مرسوم را بپردازد. داستان با هیچ و پوچ تمام شد. نه شرف سلطانی در آن بود و نه کار نایب که مصالح مملکتش را به مفت و در ازای چند شیء حقیر فروخت. ابو عیسی هم مزدش را

گرفت و آن حکم پادشاهی بود که او را کبیر المرشدین در منطقه، میان ساحل ایرانی و مکه و برای تمامی قافله‌های حجاج معین می‌کرد. [۱۲۳/۲ - ۱۲۴].

اکنون مشکل محمدعلی بازگشت بود. وقت زمستان رسیده بود و حتی در خود جزیره العرب هم سرد بود. این مسأله و دلایل دیگری سبب شد تا او راه احساء را انتخاب کرده از طریق دریا با کشتی‌های ایرانی به شط العرب رفته از آنجا به نجف برود. اما او یک شیعه بود و فقط استخاره می‌توانست راه را برای وی معین کند. خواننده محترم باید بداند که ایرانی یا شیعی، به طور عام، فنجانی قهوه نمی‌خورد یا قلبان نارگیلی نمی‌کشد، جز آنکه استخاره کند. وهابی‌ها به حق از این بسیار بدشان می‌آید. به علاوه که اصولاً وهابی‌ها از سحر و تعویذ و این‌ها متنفرند. همین طور از تفال و تفسیر خواب و سعد و نحس ایام. این را من باید برای وهابی‌ها بگویم. استخاره، محمدعلی را به راه سدیر کشاند که راه سخت‌تر و پرهزینه‌تری بود. [۱۲۴/۲].

از این پس سرنوشت نویسنده از محمدعلی شیرازی جدا می‌شود و گویا دیگر جز به اشارت، یادی از او ندارد.

سه سند در باره راه جبل

در اینجا سه سند به عنوان نمونه از میان انبوه اسنادی که در این باره وجود دارد ارائه خواهد شد. سند نخست در باره همان مطلبی است که پالگریو در سفرنامه‌اش گزارش کرده است. تنها اشاراتی است به این که محمدعلی رفته است تا ببیند چه شده و قول داده شده که بعداً گزارش تفصیلی آن ارائه خواهد شد. بر اساس آنچه در سفرنامه پیشگفته آمد، در نهایت ملک فیصل حاضر شد نامه عذرخواهی به شاه ایران بنویسد.

سند دوم در این باره است که به دلیل مشکلاتی که راه جبل دارد، تصمیم بر آن شده است که حجاج از راه نجد اعزام شوند. این زمان، ملک فیصل امیر نجد و رییس وهابیان بوده است. در این سند، در باره گرفتن تعهد برای حفظ امنیت راه حجاج شده واز مهنا عامل وهابی و نماینده آنها نیز سخن به میان آمده است.

سند سوم نامه تعهد متعب بن رشید برادر طلال است که به رییس کارپردازخانه ایران در بغداد داده



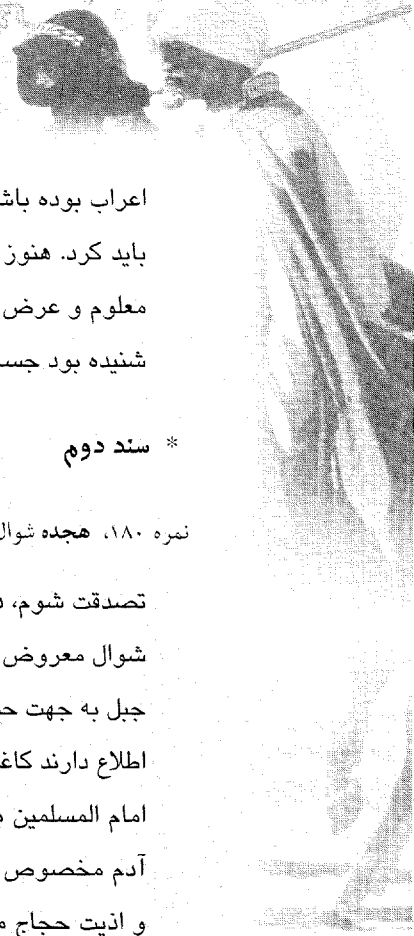
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و تعهد کرده است که حجاج را سالم برده و باز گرداند.

* سند اول، در باره رفتن محمد علی شیرازی به ریاض

نمره ۵۹۶، هفت جمادی الاولی ۱۲۷۹

تصدقت شوم حجاج بیت الله الحرام الحمد لله تعالی به مراقبت سلامت مراجعت کرده تا نجف اشرف و کربلای معلی رسیده‌اند. هنوز به بغداد نرسیده‌اند که تفصیل ذهاب و ایاب و اقامت مکه مکرمه و مدینه منوره را رسیده و محققاً عرض نمایم. ولکن از حمله دارها بعضی آمده‌اند و به طورهای مختلف، مذکور میدارند که گویا در بلد طیبه مدینه - زادها الله شرفاً و تعظیماً - اعراب حرب حجاج را به محاصره انداخته نگذاشته‌اند بیرون بیایند. خاوه را گرفته‌اند، قدر آن را هر کدام به طرزی مذکور مینمایند. حرف آنها مطابق یکدیگر و موافق عقل نیست که عرض شود. بعد از تصریح و تعیین به هر طور بوده باشد معروض خواهم داشت. شیخ عبدالعزیز گماشته ابن سعود و حاجی میرزا محمد علی از جانب کارپرداز خانه مبارکه مأمور به امور حاج بود. با حجاج نیامده‌اند از قراری که مذکور میدارند، ابن سعود کیفیت پریشانی حجاج را شنیده با شیخ عبدالعزیز در مقام خطاب و عتاب بوده‌اند، می‌گویند او فرار نموده، معلوم نیست نزد ابن سعود رفته است یا جای دیگر فرار کرده است. ابن سعود به طوری که می‌گویند نوشته بوده است که حاجی میرزا محمد علی و چند نفر از معقولین حجاج نزد او بروند و کیفیت را از آنها تحقیق نماید. از حجاج کسی نرفته است. حاجی میرزا محمد علی بعد از رساندن حاج به بریده که نسبت به آن طرف‌ها امن است، خودش به ریاض نزد ابن سعود رفته است که بلکه تواند قراری بگذارد، اما تعدی بر حجاج معلوم نیست که چقدر و در کجا شده است. اگر به طوری که می‌گویند در شهر مدینه شده باشد، در حقیقت ایراد بر حکومت آنجاست. حرب، «شعیب، شیخ زاده [۹]» کلیددار حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - خیلی کشته‌اند و در خود مدینه تعدیات زیاد کرده‌اند. قرار شیخ عبدالعزیز این بود که در هر جا سالمأ و آنی به محل حکومت عثمانلو حجاج را برساند. در صورت وقوع این طور تعدی در مدینه، باید با وکلای دولت عثمانیه مطالبه قرار کرده، اگر در صحرا و بادیه و میان



اعراب بوده باشد، ایراد با شیخ عبدالعزیز است و از ابن سعود و شیخ عبدالعزیز مطالبه باید کرد. هنوز خبر صریحی نیست تا حجاج و حاجی میرزا محمد علی بیایند و محققاً معلوم و عرض نماید. برای اطلاع ضمیر مبارک از اخبار اراجیف و افواهی به طوری که شنیده بود جسارت به عرض نموده. زیاده چه جسارت نماید. امر عالی مطاع.

* سند دوم

نمره ۱۸۰، هجده شوال ۱۲۷۷

تصدقت شوم، در باب امر حجاج بیت الله الحرام، سابقاً در عریضه نمره ۱۳۹ مورخه ۲۶ شوال معروض حضور خجسته دستور که قبل از اعلان منع حجاج از عزیمت مکه از راه جبل به جهت حصول امنیت به ملاحظه و تصدیق عموم تجار و معتبرین که از راه مزبور اطلاع دارند کاغذی از جناب مصطفی پاشا والی سابق به جهت شیخ فیصل ابن سعود که امام المسلمین بر حجاز است گرفته و خود فدوی نیز کاغذی به او نوشته به مصحوب آدم مخصوص نزد ابن سعود فرستادم که چون متعب هر ساله مایه خسارت و مزارت و اذیت حجاج می شود، امسال حجاج را به همراه متعب روانه نمیکنم لیکن در صورتی که از طرف تو آدمی بیاید و مرا اطمینان دهد و کفیل خسارت حجاج را به اطلاع حکومت بغداد بدهد، حجاج را به اتفاق فرستاده تو روانه خواهم نمود و سواد کاغذی که فدوی به شیخ فیصل سعود فرستاده بودم و کاغذی که جناب پاشای سابق نوشته بود در جزو نمره مذبوره ارسال حضور خجسته دستور نمودم. پریروز آدمی را به نزد شیخ فیصل امام المسلمین! فرستاده بود، آمده جواب کاغذ فدوی و جناب پاشای سابق هر دو را آورد. شیخ فیصل مزبور شرحی در جواب فدوی نوشته مبنی بر اطمینان و تلافی ماسبق و شیخ مهنا و شیخ حسن پسر مهنا را از طرف خود روانه نموده که حجاج را ببرد. خود شیخ مهنا نیز مراتب آمدن خود را به فدوی نوشته بود و در جواب نوشتم که بایست در بغداد حاضر شوید و کفیل معتبر به اطلاع ولایت بغداد بدهید که از عهده هر گونه خسارت وارده بر حجاج بر آیند و تأمینات کلیه از برای ... (از طرف) رفاه حجاج و وصول به مقصد حجاج حاصل شود، حجاج را روانه خواهم کرد و الا فلا. حال محض مزید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

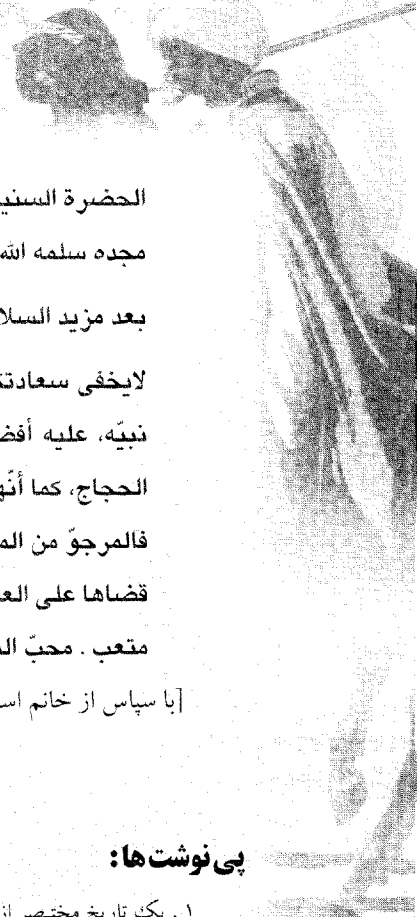
استحضار آن بندگان خداوندگار، سواد کاغذی که شیخ فیصل امام المسلمین به فدوی نوشته ارسال حضور خجسته دستور، نمودم که ملاحظه فرموده از مراتب اطلاع کامل حاصل نمایند. از این طرف این نوع نوشته جات و تعهدات از طرف امام المسلمین شده و فدوی نیز سابقاً محل داده که در صورت اطمینان و کفیل معتبر از تجار بغداد به اطلاع حکومت بغداد حجاج را امساله روانه می دارم. از آن طرف هم با وجود منع شدیدی که از طرف رؤسای دولت علیه از عزیمت حاج از راه جبل شده و در روزنامه مبارکه انطباق یافته و اعلان شده، قریب دویست نفر حاجی از اطراف آمده‌اند در این صفحات که شنیدند فدوی ممانعت نموده‌ام، اغلبی تا به حال در خفیه با اشخاص بی اعتبار حمل بسته و از راه سوق الشیخ رفته‌اند که از راه آب بروند، پس از آنکه به طور خفیه بروند انواع خسارات و تعدیات بر آنها وارد خواهد شد. اگرچه نوشتم آنها را هم ممانعت نمایند و برخی از حجاج که در کاظمین و بغداد هستند، هر روزه در کارپردازخانه من، من بعد حاضرند عجز و لایه می نمایند که مبالغ کلی خسارت بر ما وارد آمده و مصارف شده تا خود را به اینجا رسانده‌ایم حال خدا و رسول را خوش نمی‌آیند از عزیمت خانه خدا ممانعت نمایند و فدوی را عاجز کرده‌اند و حسن ابن مهنا با شتر و استعداد و تفنگچی سه روز دیگر وارد می شوند ان شاءالله الرحمان. پس از آمدن آن ها مادامی که به طریق معروض ضامن و کفیل از تجار معتبر به استحضار ایالت بغداد بدهند و فدوی به طورهایی که منظور نظر دارم کفالت نامچه بگیرم که اگر سوزنی از حاج در راه عیب کند از عهده برآیند، گرچه جسارت است لیکن در این صورت ممانعت کردن حجاج رجحانی ندارد. معال امر حاج به اینجا رسیده که معروض داشت اما هنوز به اتمام نرسیده که انجام عمل را معروض دارد. ان شاءالله پس از آمدن شیخ مهنا و اجرای مراتب منظوره و گرفتن ضامن و کفیل به طریق معروض انجام امور به حضور خجسته دستور عرض خواهد شد.

مطابق نمرهٔ مراسله ۱۸۶. سواد مطابق اصل موافق نمره ۱۸۶ صحیح است.

* سند سوم، نامهٔ شیخ متعب بن رشید در بارهٔ ضمانت حفاظت از حجاج

سواد کاغذ شیخ متعب است که در خصوص بردن حجاج به مکه به کارپرداز خانهٔ مبارکه فرستاده

است:



الحضرة السننية و الخلافة المرضية أدامها رب البرية الأجل الأفخم ميرزا بيك خان، دام مجده سلمه الله تعالى

بعد مزيد السلام و الدعاء لسعادتكم بطول البقاء و الدوام.

لا يخفى سعادتكم بأننا متوجهين إن شاء الله لتمشيات الحاج بيت الله الحرام و زوار قبر نبيه، عليه أفضل الصلاة و أزكى السلام، و حماية من سلك دربنا من المترددين و الحجاج، كما أنها جرت به العادة بحول الله و قدرته ما يشاهدون إلا ما يسرّ خواطرهم. فالمرجوّ من المراحم السننية أن لاتخرجونا من خاطر العاطر، مع ما يبدو لكم الخدمة قضائها على العين و الرأس و النظر لكم و دم سالمين محروسين و الدعاء ٧٧/٩/٢٥. مهر متعب . محب المخلص متعب بن رشيد. تمّ.

[با سپاس از خانم اسراء دوغان که تصویر این اسناد را در اختیار بنده گذاشت.]

پی نوشت ها:

١. یک تاریخ مختصر از آسان را می تواند در http://Rashid_Al/wiki/org.wikipedia.en/ مشاهده کرد. برای اطلاعات مفصل تر در باره این خانواده بنگرید: **السياسة في واحة عربية، امارة آل الرشيد، مضاوى الرشيد، بيروت، دارالساقي ١٩٩٨؛ امارة آل الرشيد في حائل، محمد الزعير، بيسان، ١٩٩٧؛ نشأة امارة آل الرشيد، عبدالله الصالح العثيمين، الرياض، ١٩٨١**
٢. الرحالة الأروبيون «منطقة حائل» ج ١، ص ٢٩٦
٣. بنگرید: نشأة امارة آل الرشيد، ص ٧٥
٤. برای نمونه مطالب مفصلتر در باره امير جبل و چگونگی اقدامات آنان برای محافظت از حجاج ایرانی در ازای گرفتن مالیات راه یا خاوه که مربوط به سال ١٢٨٨ق. است، بنگرید: پنجاه سفرنامه حج قاجاری، ج ٢، صص ٥٦٥-٥٥٤. بیش از همه سرکار خانم اسراء دوغان از این اسناد و سفرنامهها برای وضعیت حج در دوره قاجاری به ویژه راه جبل استفاده کرده اند که امیدواریم پایان نامه ایشان منتشر شود.
٥. پنجاه سفرنامه حج قاجاری، ج ١، ص ٥٠٧-٥٠٥
٦. پنجاه سفرنامه حج قاجاری، «سفرنامه مکه، مؤلف ناشناخته» ج ٢، صص ٥٦٥-٥٦٣
٧. پنجاه سفرنامه حج قاجاری، ج ٢، ص ٨٣٠



مجلس مکتبه کتب و اسناد اسلامی

۸. پنجاه سفرنامه حج قاجاری، ج ۲، «منازل قمریه» صص ۵۹۰ و ۶۹۱
۹. روزنامه سفر مشهد، مکه و عتبات، صص ۲۱۲ - ۲۱۰
۱۰. شرح حال و تصویری از وی و نیز مسیر سفرش، بنگرید: ذیل مدخل نام وی در ویکی پدیای انگلیسی.
۱۱. این عقیده مؤلف است که غربی و مسیحی است. طبعاً تکلیف آن روشن است.
۱۲. داخل پراتنز حدسی است و نامفهوم.



مجلس سیکرٹری گورنمنٹ پنجاب

کتاب درج ذیل کے نام سے لکھی گئی ہے اور اس کا شمار اس وقت کے اساتذہ کرام کے ہاں ہے۔

تاریخ
۱۹۰۰ء
۱۳۲۰ھ



اس کتاب کی تصنیف و تالیف حضرت مولانا محمد رفیع صاحب نے کی ہے۔ مولانا صاحب نے اس کتاب میں اسلامی تاریخ کے مختلف دوروں کی تفصیلات بیان کی ہیں۔ اس کتاب کی تصنیف و تالیف کے لیے مولانا صاحب نے بڑی محنت اور کوشش کی ہے۔ اس کتاب کی تصنیف و تالیف کے لیے مولانا صاحب نے بڑی محنت اور کوشش کی ہے۔ اس کتاب کی تصنیف و تالیف کے لیے مولانا صاحب نے بڑی محنت اور کوشش کی ہے۔

اس کتاب کی تصنیف و تالیف مولانا محمد رفیع صاحب نے کی ہے۔ مولانا صاحب نے اس کتاب میں اسلامی تاریخ کے مختلف دوروں کی تفصیلات بیان کی ہیں۔ اس کتاب کی تصنیف و تالیف کے لیے مولانا صاحب نے بڑی محنت اور کوشش کی ہے۔ اس کتاب کی تصنیف و تالیف کے لیے مولانا صاحب نے بڑی محنت اور کوشش کی ہے۔

تصویر سند دوم

مطهر من اسرار
۱۸

تذکره
تکلیف



لله ورسوله
من کلمه بوجه

بیتا کتبخانه



الحضرة الشیخة والمفتیة المرشدة ادا عصار بیله الوجل الام
سلمه الله ثلاثه صبر، جدالهم، والاعمال المساد کما یطول الاباء والذویام لا یخفی عنکم
بناسترحین انما الله انشأت الحاج بیت الله لعلهم یروا فیرتبه علیه افضل الصلوة
وانکر الادم وحمایه من تکسر بنیاس الترددین والحاج کما انما یعتبر به العاد عملکم
وقدرته ما یباعد، والابن یفرطهم فالاجس الامم الشیخة ان لا یخرجوا من الحقا
العالم مع ما یبدو لکم من القصد کما صاها علی العین والناس والشفا کم ودم بالمرحوم

والدعا
میرزا
محمد
مستور

والذوالصلوات علیهم اجمعین الاله اعطاهم من
جنتان، ورسولهم ان و هو کلمة من و هو من
انما الامم وکلمة من و کلمة من الاله وکلمة من الاله
الامر انما انما العین لها عدم سالما کلمة

تصویر سند سووم